

کمال می‌داند (و نیز هدف اصلی و ضروری زندگی که گرچه به‌ندرت حاصل می‌شود، همواره انگیزه‌ی تلاش جهت رسیدن به آن، در انسان وجود دارد. این کهن‌الگو زمانی که زندگی روانی به‌دلیلی تهدید گردد، فعال می‌شود که می‌تواند هشداری جهت لزوم آغاز و طی کردن فرآیند فردیت باشد.

بنابراین این کهن‌الگو با طی مسیر فردیت حاصل می‌شود و در رویاها و اساطیر، اغلب به‌شکل پادشاه، قهرمان، پیامبر، منجی و از این قبیل متجلی می‌گردد. «خویشتن» تنها با تجربه کردن به‌دست می‌آید و با عقل تنها می‌توان به آن اشاره نمود یعنی شالوده‌اش نه ایمان و نه تامل مابعدالطبیعی است، بلکه بر پایه‌ی تجربه استوار است که بر مبنای آن در شرایط خاص، ضمیر ناخودآگاه خودبه‌خود، نمادی کهن‌الگویی از تمامیت را فرا می‌آورد. «خویشتن» حاصل فردیت است و جوهر فردیت، یکتایی، بی‌همتایی و مختص انسان است و رسیدن به آن، نشانه‌ی پایان جریان فردیت است.

یونگ نمادهای کهن‌الگویی را که ضمیر ناخودآگاه جهت نمادین نمودن نیل به تمامیت فراهم می‌کند، «ماندالا» می‌نامد که به توضیح آن پرداخته می‌شود.

### نمادهای تمامیت روانی (ماندالا)

نمادهای تمامیت، فعال شدن کهن‌الگوی خویشتن را نمادین می‌کنند و عنوان کلی ماندالا دارند. بنابراین می‌توانند در ابتدای جریان فردیت با ظهور خود لزوم این فرآیند را برای روان نمادین نمایند و نیز می‌توانند در پایان فردیت، به‌عنوان نمادی از حصول کهن‌الگوی خویشتن ظهور یابند.

یونگ معتقد است که این نماد زمانی آشکار می‌شود که اندیشه نتواند موضوعی را سامان دهد و یا انسان تنها آن را پیش‌بینی و یا احساس نماید. بنابراین ظهور ماندالا می‌تواند در ابتدای بر هم خوردن تعادل روان، کشمکش میان اضداد را یادآور گردد.

ماندالا در سانسکریت به معنای «دایره»، تکمیل، کمال و تمامیت است. آن اصلی‌ترین نماد ماندالا است که کمال را به نمایش می‌گذارد و به‌گونه‌ای نمادین، نظم کیهانی معنی می‌دهد. این نماد نماینده طریقی است که در آن تمام مسیرها در روان، سرانجام به نقطه‌ی مرکزی می‌رسند؛ یعنی مرکز دایره که هسته‌ی مرکزی یا جوهر خود حقیقی است. الگوی دایره‌ای در واقع دریافت انسان را از جهان پیچیده‌ی «خویشتن» یا عالم صغیر، در تصویری که از حدود ناشناخته‌ی جهان بیرون یا عالم کبیر ترسیم کرده است، فرافکنی می‌کند. بنابراین هر نماد مبتنی بر طرح ماندالا، فرافکنی تصویری کهن‌الگویی از ناخودآگاه به جهان خارج و نیز نماد وحدت روانی است. به‌لحاظ نمادین شدن این وحدت روانی در ماندالا، یونگ آن را از مظاهر «خویشتن» می‌داند که جز دایره، به‌صورت نمادهای تربیع و تثلیث نیز بازنموده می‌شود؛ اما در حالی که دایره نماد روح است، چهارگوشه‌ها نمادهای ماده‌ی زمینی، جسم و واقعیت هستند. ماندالاها که به‌عنوان اشکال هم‌مرکز، بیانگر تلاش‌های ناهشیار جمعی برای تعادل و یکپارچگی هستند. آن‌ها نظمی برخاسته از آشفتگی ایجاد می‌کنند که تمامی نیروهای روان را به‌سوی درون متمرکز می‌کنند و به‌این طریق نوزایی را ممکن.

با توجه به توضیحات فوق، می‌توان هر نمادی از وحدت را در مسیر فردیت، ماندالا در نظر گرفت و نشانه‌ای از لزوم آغاز فردیت و یا سرانجام موفقیت‌آمیز آن.

### انرژی روانی (لیبیدو)

اصل اضداد که در این بخش به توضیح آن پرداخته می‌شود، از دو وجه در روانشناسی تحلیلی یونگ حائز اهمیت است: ایجاد انرژی روانی جهت فعالیت روان و نیز نقش آن‌ها در فرآیند فردیت شخص، به‌لحاظ لزوم وحدت آن‌ها به‌عنوان شرطی لازم جهت تحقق این فرآیند.

اصل اضداد، اجتماع هماهنگ ضدین و توازن آن‌ها از آموزه‌های مهم مکتب یونگ است. تضاد از ویژگی‌های بنیادین ناخودآگاه و محتویاتش است؛ یعنی همه چیز در روان به‌طور طبیعی جنبه‌ای متضاد نیز دارد و هر محتوای مطلوب در روان، میل به تعادل با یک محتوای معادل نامطلوب را دارد. درباره‌ی اصل اضداد و نسبت آن با لیبیدو، یونگ معتقد است که انسان برای انجام فعالیت‌های روانی نیاز به انرژی روانی دارد و این انرژی، از کشمکش میان اضداد تامین می‌گردد. وظیفه‌ی انسان این است که آن‌ها را بشناسد و میان آن‌ها حدی از تعادل و تناسب برقرار نماید. هرگاه این انرژی روانی ایجاد شده (لیبیدو) به هر دلیلی بیش از اندازه به سمت یک از قطب‌ها کشیده شود، تعادل شخصیت به هم می‌خورد و برای ایجاد تعادل ناگزیر است که به سمت قطب مخالف حرکت کند، لذا تقابل تضادها جهت «خود تنظیمی» روان اجتناب‌ناپذیر است. جریان لیبیدو که از کشمکش میان اضداد ایجاد می‌شود و رفتار ما را هدایت می‌کند، زمانی بیشتر خواهد بود که تفاوت بیش‌تری میان اضداد برقرار گردد. (اسنودن، ۱۳۸۷: ۹۷) «اصل اضداد کلید پویایی شخصیت بشری است.» اضداد تکمیل‌کننده‌ی یکدیگرند؛ یعنی یک ضد، کمبود ضد دیگر را جبران می‌کند و بدین‌سان عناصر پیچیده‌ی شخصیت انسان را متعادل می‌سازد.

در مورد رابطه‌ی اصل اضداد و فردیت نیز پیشتر در بخش‌های قبلی توضیح داده شده است.

در بخش بعد به معرفی تیپ‌های شخصیتی از منظر یونگ پرداخته می‌شود که مطابق توضیحاتی که ارائه خواهد شد، از الگوهای رفتاری مشاهده‌شده در افراد مختلف حاصل می‌گردند.

### تیپ‌های شخصیتی

«من» که اصلی‌ترین بخش خودگناه است، مجری فعالیت‌های ما در زمان بیداری به‌طور آگاهانه است و مربوط به درک، احساس، فکر کردن و یادآوری می‌شود. این بخش از وجود انسان کارکردها و نگرش‌های خاصی دارد که به‌وسیله‌ی آن‌ها هدایت می‌شود و عمل می‌کند. یونگ رفتار انسان را متمایل به پیروی از برخی الگوهای اساسی تلقی می‌کند؛ به‌طوری‌که شیوه‌ی ترجیحی افراد در رفتاری که نشان می‌دهند، به تدریج عادی می‌شود و منتهی به خصوصیات قابل پیش‌بینی آنان می‌گردد. در این راستا است که یونگ در نظریه‌ی انواع روانی خود، برای افراد دو نگرش درونگرایی و برونگرایی و نیز چهار کنش تفکر، احساس، عاطفه و بینش، در نحوه‌ی تعامل با دنیای خارج قائل می‌شود. نگرش به‌معنای آمادگی برای عمل کردن یا واکنش نشان دادن در جهت‌ی خاص است. در نگرش درونگرایی، نیروی روانی به درون می‌گراید و ذهنی می‌شود و در برونگرایی این نیرو به بیرون می‌گراید و عینی می‌گردد. افرادی که از لحاظ نوع روانی درونگرا هستند، نیروی روانی خود را از محیط اطراف متوجه ذهن خود می‌کنند که شکل افراطی آن می‌تواند به‌صورت در خود فرو رفتگی و یا برخی از انواع اسکیزوفرنی بروز کند. برونگراها نیز نیروی روانی خود را متوجه جهان خارج می‌کنند و رفتارشان تحت تأثیر عوامل عینی است. آن‌ها معاشرتی، صریح و دارای روحیه‌ی همکاری هستند و برای جلوگیری از افسردگی و بی‌حوصلگی، به هیجان از سمت دیگران علاقه‌مندند. به عقیده‌ی یونگ همه‌ی افراد قابلیت هر دو گرایش درونگرایی و برونگرایی را دارند؛ با این حال نگرش غیر مسلط با نفوذ می‌ماند و بخشی از ناهشیار شخصی می‌گردد. آن‌ها خصوصیات ذاتی هستند؛ اما در جریان زندگی قابل اصلاحند. در مورد کارکردها نیز، تفکر مربوط به رویکردی است که در آن افراد با منطق و عقل با جهان تعامل دارند، در کارکرد عاطفه، افراد درباره‌ی جهان قضاوت ارزشی می‌کنند، در رویکرد احساس

افراد بر تأثرات حسی تکیه می‌کنند و در رویکرد بینش، جهان را با ناخودآگاه خود درک می‌کنند. افراد دارای رویکرد تفکر، تجربیات را با منطق خود تفسیر می‌کنند. افراد دارای رویکرد عاطفه، رویدادها را بر اساس خوشایند و یا ناخوشایند بودنشان قضاوت می‌کنند. افراد دارای رویکرد احساس به حواس پنجگانه در ارتباط با جهان متکی‌اند و بالاخره افراد دارای رویکرد بینش و یا شهودی، بر اساس پیش‌بینی و فرضیات خود عمل می‌کنند. تفکر و عاطفه از منظر یونگ کنش‌هایی منطقی دارند و بینش و احساس، غیرعقلانی هستند. هر یک از کنش‌های چهارگانه بر اساس نگرش کلی فرد تغییر می‌کند و در نتیجه هشت نوع تیپ شخصیتی ایجاد می‌شوند.

در رابطه‌ی نظریه‌ی انواع روانی با فرآیند فردیت باید گفت که در میان‌سالی نگرش شخصیت از برون‌گرایی به درون‌گرایی تغییر می‌کند و بدین ترتیب شرایط روان جهت طی مسیر طی فردیت آماده می‌گردد. انسان کامل، توانایی برقراری ارتباط با دنیای بیرون و درون را به‌طور همزمان دارد و در عین جدا نشدن از واقعیت محیط و زندگی با آن، به رویاها و تاملات درون‌گرایانه‌اش نیز توجه می‌کند و به ندای درونش گوش می‌سپارد. از طرفی کسی که به تفرد رسیده است، هر چهار کنش را نیز به‌طور عالی پرورش داده است و آنچه را که یونگ نوع همگانی شخصیت می‌نامد، شکل می‌دهد که به‌موجب آن، هیچ جنبه‌ی واحدی بر شخصیت مسلط نیست. بدین ترتیب بی‌همتایی ناپدید می‌شود و افراد دیگر نمی‌توانند با تیپ روانشناختی خاصی توصیف گردند.

### اسطوره

با توجه به رابطه‌ی اسطوره و ناخودآگاهی جمعی، به‌لحاظ آنکه اسطوره بستری جهت ظهور کهن‌الگوهاست، در این بخش به ارائه‌ی تعاریفی از اسطوره و نیز مباحثی پیرامون نسبت اسطوره با ادبیات و روانشناسی پرداخته می‌شود.